

ذهبی

شیخ الجرح و التعديل

سید رضا هاشمی

برگرفته از یادداشت های حضرت آیت الله جعفری

برای بررسی سیستم حدیثی و رجالی اهل سنت، به پژوهشی درباره روش توثیق و تضعیف روایت در مکتب علامه ذهبی می‌پردازیم، چرا که ذهبی نمادی بارز از جریان فکری اهل سنت در بحث حدیث و رجال است و نتیجه این پژوهش هرچه باشد، تصویر روشنی از سیستم اهل سنت به دست خواهد داد.

ذهبی کیست؟ ذهبی در سال ۶۷۳ هجری در کفرطنا از حوالی دمشق به دنیا آمد. در سن ۱۸ سالگی به شنیدن حدیث روی آورد و پس از آن عمر خود را در این راه گذراند و مشایخ حدیثی بسیاری را ملاقات کرد. و برای شنیدن احادیث در داخل بلاد شام و مصر، مسافرت نمود. و در سفر حج نیز استماع حدیث کرد. ذهبی ارتباط تنگاتنگی با سه تن از شیوخ عصر خود داشت:

۱- عبدالرحمن مزی ۲- ابومحمد برزالی ۳- ابن تیمیه حرانی

در این میان شدیداً تحت تأثیر ابن تیمیه قرار گرفت و در یکی از تعابیر خود پس از آنکه مدح فراوانی درباره او می‌کند، می‌گوید:

وهو اکبر من أن ينبه مثلي على نعوته فلو حلفت بين الركن والمقام ... أني مارأيت بعيني
مثله ولا والله مارأي هو مثل نفسه في العلم.^۱

او بزرگتر از آن است که مثل منی او رابستاید پس اگر از من بخواهند که در بین رکن و مقام قسم بخورم سوگند یاد می‌کنم که هرگز مثل او را ندیدم و به خدا قسم خود او نیز مثل خودش را از نظر علم و دانش ندیده است.

ذهبی در میان علما و محدثین سنی دارای موقعیتی بسیار عالی و مقامی رفیع و مرتبه‌ای کم نظیر است. از جمله تجلیل‌هایی که برای او ذکر می‌کنند:

۱ - سیر اعلام النبلاء ۳۷/۱

اما استاذنا ابو عبدالله فبصر لانظير له وكثر هو الملجأ اذا نزلت المعضلة، امام الوجود حفظا
وذهب العصر معني ولفظا وشيخ الجرح والتعديل ورجل الرجال في كل سبيل كأنما جمعت
الامة في صعيد واحد فنظرها ثم اخذ يخبر عنها اخبار من حضرها...^۱

اما استاد ما ابو عبدالله پس بينايی است بی نظیر، گنجی است که هنگام معضلات به او
پناه برده می شود، از نظر حفظ و حافظه، امام کل عالم است، طلای ناب روزگار، از
نظر معنی و لفظ و پیر جرح و تعديل است، او مرد مردان در هر راهی است، گویا
همه امت را در یک زمین واحد جمع کرده، به آن نظر انداخته و سپس شروع کرده از
احوال هر کدام از آنها خبر دهد...

از آراء ذهبی در غالب کتب حدیثی و تاریخی نقل و به آن استناد می شود و بعضی از او با عنوان امام
المؤرخین^۲ و امام القراء و المحدثین یاد کرده اند.^۳

سبکی درباره او می نویسد:

وهو على الخصوص سيدي ومعتمدي وله على من الجميل ما اخجل وجهي واملأ يدي.

ابن شاکر کشی می گوید:

حافظ لايجارى ولا حظ لايجارى اتقن الحديث ورجاله ونظر علله واحواله...

به هر حال مقام علمی ذهبی نزد اهل سنت آنقدر بالاست و عظمت او چنان است که بیش از این
نیازی به ذکر ترجمه او از کتب نیست.

در این نوشتار برآنیم تا نشان دهیم آیا واقعاً امام المحدثین والمؤرخین ذهبی در روش حدیثی خود
پذیرش یا رد احادیث، توثیق یا تضعیف راویان و جرح و تعديل روات بر چه پایه و اساسی عمل نموده و
شیوه او از دیدگاه عقل و منطق و برهان نزد کسانی که در مباحث علمی انصاف و حق جویی را ملاک قرار
می دهند، تا چه حد قابل قبول است؟

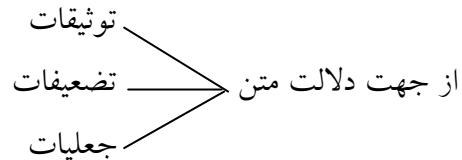
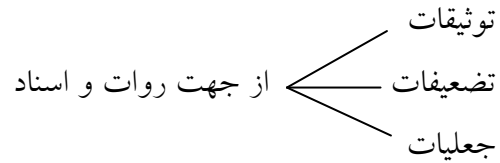
لازم به ذکر است که در جمع آوری شواهد و دستیابی به روال این بحث از آثار نوشتاری استاد
حضرت آیت الله حاج شیخ محمدرضا جعفری بهره فراوان برده ایم که علاقمندان را به مطالعه کامل
مجموعه ای به نام المذکرات که در طی هزاران صفحه، مباحث رجالی اهل سنت را جمع آوری کرده اند فرا
می خوانیم.

۱ - تهذيب الكمال ۱/۱۵

۲ - المطبوعات العربية ۱/۹۱۰

۳ - تاريخ الاسلام ۵۱/۶۳

شکل کلی بحث و بررسی شیوه ذهبی



روش ذهبی در توثیق راویان مختلف حاکی از آن است که در بسیاری از موارد بیش از آنکه صداقت و وثاقت شخص ملاک قضاوت و نقل حدیث از او قرار گیرد، اعتقادات او و ملتزم بودن به عقائدی که ذهبی آنها را حق می‌داند، ملاک و معیار واقع شده است.

ملاک در توثیقات و تضعیفات نسبت به راویان مختلف قابل اعتماد بودن یا نبودن آنان است. اگر یک راوی ثقه و راستگو باشد ولی خصوصیتی در او وجود داشته باشد که عالم حدیث آن را نمی‌پسندد آیا نقل حدیث از او اشکالی دارد و آیا نمی‌توان او را توثیق کرد؟

به عنوان مثال در مورد شخصی به نام ابراهیم بن عبدالعزیز بن الضحاک چنین آورده‌اند:
 ... قعد للتحديث فأخرج الفضائل فاملاً فضائل ابي بكر ثم عمر ثم قال: بدأ بعثمان او بعلي؟ فقالوا: هذا رافضي فتركوا حديثه.

... نشست تا حدیث بخواند پس فضائل ابوبکر و پس از آن فضائل عمر را املاء کرد آن گاه گفت: با چه کسی آغاز کنیم؟ عثمان یا علی؟ گفتند: این مرد رافضی است و حدیث او را رها کردند.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

قلت وهذا ظلم بين فان هذا مذهب جماعة من اهل السنة اعني التوقف في تفصيل احدهما على الآخر وان كان الاكثر على تقديم عثمان بل كان جماعة من اهل السنة يقدمون عليا على عثمان منهم سفيان الثوري وابن خزيمة.^۱

می‌گوییم این سخن، ظلمی است آشکار پس توقف در تفضیل یکی بر دیگری مذهب

عده‌ای از اهل سنت است اگر چه اکثراً عثمان را مقدم می‌دارند. بلکه عده‌ای نیز علی را بر عثمان مقدم داشتند مثل سفیان ثوری و ابن خزیمه.

دقت در این کلمات نشان می‌دهد چیزی که در مورد این راوی به آن نظر نشده وثاقت یا عدم وثاقت است چرا که اگر فضائل عثمان را زودتر بیان می‌کرد، در حدیث کردن از او تردید نمی‌کردند.

آیا ملاک در تضعیف یک راوی عدم وثاقت و غیر قابل اعتماد بودن اوست، یا صرفاً براساس حدیثی که با نظرات عالم رجالی معارض است، می‌توان او را تضعیف کرد؟

ذهبی به عنوان امام المؤرخین مدعی است که شیعیانی که بعضی از صحابه را کافر بدانند در زمان او پیدا شده‌اند و در زمان‌های گذشته چنین عقائدی وجود نداشته است:

وكان الناس في الصدر الاول بعد وقعة صفين على اقسام: اهل سنة وهم اولوالعلم وهم محبوبون للصحابة كافون عن الخوض فيما شجر بينهم كسعد وابن عمر و محمد بن مسلمة واهم ثم شيعه يتوالون ينالون من حاربوا عليا ويقولون: انهم مسلمون بغاة ظلمة ثم نواصب وهم الذين حاربوا عليا يوم صفين ويقربون باسلام علي وسابقه يقولون: خذل الخليفة عثمان. فما علمت في ذلك الزمان شيعيا كفر معاوية وحزبه ولا ناصبيا كفر عليا وحزبه بل دخلوا في سب وبغض ثم صار اليوم شيعة زماننا يكفرون الصحابة ويرؤون منهم جهلا وعدوانا ويتعدون الى الصديق قاتلهم الله واما نواصب وقتنا فقليل وما علمت فيهم من يكفر عليا و...^۱

و مردم در دوره اول پس از جنگ صفین چند بخش بودند: گروه اول اهل سنت که صاحبان علم بودند و همه صحابه را دوست داشتند و در مورد مشاجرات بین اصحاب هم دقت و بررسی نمی‌کردند، مثل سعد و ابن عمر و محمد بن مسلمه و... گروه دوم شیعیان بودند که ولایت داشتند و از کسانی که با علی جنگیدند، بدگویی می‌کردند و می‌گفتند آنان قطعاً مسلمانانی هستند سرکش و ظالم. گروه سوم ناصبیان بودند و آنان در روز صفین با علی جنگیدند، در حالی که به اسلام علی و سابقه او اقرار داشتند و می‌گفتند علی عثمان را خوار نمود.

پس من در آن زمان شیعه‌ای که معاویه و دارودسته‌اش را کافر بداند یا ناصبی‌ای که علی و حزبش را تکفیر کند، سراغ ندارم بلکه بدگویی و و کینه داشتند.

اما شیعیانِ زمانِ ما کارشان به جایی رسیده که صحابه را تکفیر می‌کنند و به خاطر نادانی و دشمنی از آنان بیزاری می‌جویند و به ابوبکر تعدی می‌نمایند، خدا آنان را بکشد، ولی ناصبیان زمان ما کمند و کسی از آنان را سراغ ندارم که علی یا صحابی دیگری را تکفیر کند.

این ادعا که نشان می‌دهد شیعیان دچار تندروی گشتند و ناصبیان تندروی نکردند! تا چه حد صحیح است؟ آیا از نقل‌های خود ذهبی شواهدی مبنی بر نقض این مدعا یعنی عدم وجود کسانی که بعضی از صحابه را کافر بدانند، به چشم می‌خورد یا نه؟

۱- ذهبی ادعا می‌کند در صد اول کسی نبود، که معاویه را کافر بخواند و حداکثر کینه و بدگویی داشتند اما خود او در ترجمه یحیی بن عبدالحمید چنین می‌آورد:

... عن زیاد بن ایوب ولویه سمعت یحیی بن عبدالحمید یقول : مات معاویة علی غیر ملة الاسلام. قال ابوشیخ: قال دلویه: کذب عدو الله.^۱

... زیاد بن ایوب دلویه می‌گوید از یحیی بن عبدالحمید شنیدم که می‌گفت: معاویه به دین اسلام نمرد. ابوشیخ از قول دلویه گفت: دشمن خدا دروغ گفت.

۲- ذهبی در شرح حال عمرو بن ابی المقدم که او را شیعه متغالی معرفی می‌کند، از قول هناد چنین می‌آورد:

قال هناد: لما مات لم اصل علیه فانه قال: لما مات النبي صلی الله علیه [وآله] وسلم کفر الناس الا خمسة.^۲

هناد گفت: زمانی که عمرو از دنیا رفت، بر او نماز نخواندم چرا که گفته بود: در زمان وفات پیامبر مردم کافر شدند مگر پنج نفر.

۳- و نیز ذهبی در بیان تضعیفات ابوهارون عبدی که او را تابعی می‌خواند، به نقل از شعبه می‌گوید که ابوهارون از ابوسعید چنین نقل کرده:

حدثنا ابوسعید أن عثمان أدخل حفرة وانه لكافر بالله.^۳

ابوسعید روایتان کرد که عثمان داخل قبرش شد، در حالی که به خداوند کافر بود.

قابل ذکر است که هر سه مثال فوق، مربوط به روایاتی است که شش قرن پیش از ذهبی بوده‌اند و نه

۱ - سیر اعلام النبلاء ۵۳۳/۱۰

۲ - تاریخ الاسلام ۲۷۹/۱۱

۳ - میزان الاعتدال ۱۷۳/۳

از شیعیان هم عصر او!

ذهبی همچنین توثیقاتی نسبت به بعض از اشخاص دارد که این گمان پیدا می‌شود که اگر آن اشخاص به جای بدگویی از علی از شیخین یا عثمان بدگویی می‌کردند، هرگز توثیق نمی‌شدند.

۱- یکی از راویان عبدالله بن سالم اشعری حمص نام دارد. ذهبی از ابوداود نقل می‌کند:

كان يقول: علي اعان علي قتل ابي بكر و عمر وجعل يذمه ابوداود يعني انه ناصبي.^۱

عبدالله می‌گفت: علی در قتل ابوبکر و عمر دست داشت. ابوداود او را مذمت می‌کرد

یعنی او ناصبی بود.

این جمله اگرچه کذب است اما اولاً نشان می‌دهد که ابوبکر هم به مرگ طبیعی نمرده و ثانیاً عداوت و کینه این راوی یعنی عبدالله بن سالم با امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان می‌دهد. اما وی جزء روات بخاری است و ذهبی وی را شخص بسیار راستگویی می‌داند!!!^۲

۲- لمآزة بن زبار شخصی ناصبی بود که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت‌های فراوان می‌کرد و می‌گفت چگونه او را دوست داشته باشم در حالی که پدرانم را کشته است؟ ابن سعد او را توثیق می‌کند و احمد بن حنبل صالح الحدیث می‌داند و ذهبی در مقابل این توثیقات سکوت می‌کند. لمآزه راوی فضائل یزید نیز می‌باشد.

وكان شتا ما قال ابن معين: نرى انه كان يشتم علياً رضي الله عنه.^۳

این در حالی است که ذهبی به نقل از سفیان ثوری که او را شیخ الاسلام امام الحفظ و سرور علمای عاملین در زمان خویش معرفی می‌کند، می‌گوید:

كسى که شتم ابابکر و عمر کند، به خداوند بزرگ کافر شده است.^۴

از نظر ذهبی، رجالی بزرگ سنی، شتم علی بن ابیطالب نه تنها کفر نیست بلکه شتام، باید ستوده شود.

۳- یوسف بن قزاوغلی بن عبدالله ملقب به سبط علامه، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، ذهبی او را

چنین یاد می‌کند:

... وحصل له القبول العظيم ... وجمع مجلدا في مناقب أبي حنيفة ودرس وأفتى ... وكان

وافراحرمة عند الملوك.^۵

۱ - میزان الاعتدال ۴۲۶/۳

۲ - الکاشف ۵۵۵/۱

۳ - تاریخ الاسلام ۲۳۶/۷

۴ - سیر اعلام النبلا ۷/۲۵۳

۵ - ذهبی، العبر ۲۷۴/۳

سبط ابن الجوزی به جهت تصنیف کتاب تذکره الخواص و جهت گیری های صریحی که در آن نسبت به آرای شیعه در امامت دارد، مورد نقد و رد ذهبی نیز قرار گرفته است. ذهبی بدون ارائه هیچ دلیلی می نویسد:

ثم إنه ترفض وله مؤلف في ذلك. نسأل الله العافية!^۱

تذکره الخواص، اگر چه نزدیک یا حتی مطابق رکن تولایی شیعی، تنظیم شده است، اما از رکن تبرایی آن خصوصاً نسبت به شیخین بهره ای نبرده است. او به رسم عامه بر اصحاب درود می فرستد و نسبت به خلفای سه گانه و عائشه و نیز عمر بن عبدالعزیز، عبارت رضی الله عنه بکار می برد و در صلوات بر پیامبر، عموماً "آل" را ذکر نمی کند. همچنین تمامی مصادر و منابع او کتب معتبر عامه و صحاح و مسانید آنها است. در ذکر زندگانی صدیقه کبری نیز به خلاف اجماع شیعه ایشان را در گذشته به مرگ طبیعی و در سن ۲۸ سالگی می داند.^۲

می توان گفت آنچه ذهبی را برآشفته کرده است، یکی بیان لوازم عقلیه و قرائن حالیه پیرامون روایات مناقب امیرالمؤمنین است که به دیده انصاف، جز تلقی شیعی ولایت یعنی امامت الهی و تنصیص از آن حاصل نمی شود و این را نباید انحراف یا رفض سبط ابن الجوزی، بلکه بهره مندی او از مراتبی از انصاف باید دانست. نکته دیگر، بیان ماجرای شهادت امام حسین علیه السلام و ذکر قاتلین آن حضرت از جمله ابن زیاد و شمر و عمر بن سعد و حکم به جواز لعن یزید است.^۳ جایی که ذهبی در حق عمر بن سعد بن ابی وقاص زهری کافر می نویسد:

هو في نفسه غير متهم لكنه باشر قتال الحسين [!] ... و قال العجلي: روي عنه الناس،
تابعي ثقة.^۴

و در ثنا و رثای او گوید:

امير السرية الذين قاتلوا الحسين رضي الله عنه ثم قتله المختار و كان ذا شجاعه و اقدام
[!] ... قتل هو و ولده صبرا.^۵

آیا اگر عمر بن سعد به جای قتل فرزند پیامبر، یکی از اولاد عمر را کشته بود، این گونه از ذهبی مدال شجاعت می گرفت؟

۱ - ذهبی، میزان الاعتدال ۴/۴۷۱

۲ - سبط ابن الجوزی ۳۳۲/

۳ - سبط ابن الجوزی ۳۰۰/

۴ - ذهبی، میزان الاعتدال ۳/۱۹۸

۵ - ذهبی، سیر اعلام النبلاء ۴/۳۵۰

توضیح آنکه تنها جایی که ابن سعد در زندگی خود اقدام به مقاتله کرده، صحنه کربلاست و امکان ندارد منظور ذهبی ابراز شجاعت در صحنه نبرد دیگری جز قتل فرزند پیامبر باشد!!

و جایی که در ترجمه عبیدالله بن زیاد بن ابیه پس از ذکر جنایات و فجایع او می گوید:
قلت، الشیعی لا یطیب عیشه حتی یلعن هذا ودونه ونحن نبغضهم فی الله ونبرأ منهم و
لأنعهم وامرهم إلى الله.^۱

و جایی که درباره یزید گوید:

له علی هناته حسنه وهي غزو القسطنطیة وكان أمير ذلك الجيش ... و یزید ممن لانسبه و
لانجبه و له نظراء من خلفاء الدولتين ... بل فیهم من هو شر منه وانما عظم الخطب لكونه
وُلّی بعد وفاة النبي صلی الله علیه [وآله] وسلم بتسع وأربعین سنة والعهد قریب
والصحابة موجودون كابن عمر الذي كان أولى بالأمر منه ومن ابیه وجده".

(دقت کنید! او امارت یزید با وجود امام حسین علیه السلام را مشکل نمی بیند، بلکه این امر را با وجود عبدالله بن عمر، خطا می شمارد! دیگر اینکه در بیش از ۵ صفحه از کتاب خود که به ذکر خیر(!) و شر یزید می پردازد، تنها به این عبارت ۵ کلمه ای به فاجعه کربلا اشاره می کند که "افتتح دولته بمقتل الشهيد الحسين" و جز این، هیچ ذکری از ماجرای کربلا نمی آورد!) از چنین کسی باید هم انتظار داشت در مقابل اعلام برائت و لعنت سبط ابن الجوزی حنفی بر یزید، برآشوبد و بی هیچ دلیل و مدرکی او را مترفض بخواند و از خدا برای حسن عاقبت خود، عافیت طلب کند!^۲ نسأل الله العافیة!

بعضی دیگر از توثیقات ذهبی نیز جای تأمل دارد. وی در مورد ابراهیم بن محمد بوشنجی چنین رأیی دارد:

الامام، العلامة، الحافظ، ذوالفنون، شیخ الاسلام.^۳

یکی از جریاناتی که بوشنی به یک واسطه از عبدالرحمن یزید بن جابر نقل می کند این است:

رأیت فی المسقلاط صنما من نحاس اذا عطش نزل فشرب.^۴

در منطقه مسقلاط (مکانی در دمشق) بتی را دیدم زمانی که تشنه گردید، پائین آمد و آب نوشید.

ذهبی که نمی خواهد تجلیل و تکریم خود از بوشنجی را زیر سؤال ببرد، در توجیه این طنز مضحک

۱ - ذهبی، سیر اعلام النبلاء ۵۴۵/۳

۲ - ذهبی، میزان الاعتدال ۴۷۱/۴

۳ - سیر اعلام النبلاء ۵۸۱/۱۳

۴ - سیر اعلام النبلاء ۵۸۶/۱۳

می نویسد:

یرید أن الصنم لا یعطش ولو عطش نزل فشرب فینیفی عنه التزول والعطش.^۱
 منظور راوی این است که بت تشنه نمی شود و اگر چنین بود پائین می آمد و آب
 می نوشید پس پائین آمدن و تشنگی را از بت نفی می کند.

ابراهیم بن سعد بن ابراهیم نیز یکی از روایت مشهوری است که قسم خورده بود، قبل از خواندن هر
 حدیث بخواند و بنوازد زمانی که نزد هارون الرشید رفت و هارون از او خواست حدیثی از پیامبر ﷺ
 بخواند، گفت: عود بیاورید، هارون پرسید: عود بخور یا عود موسیقی و طرب؟ گفت: عود طرب. عود
 آوردند و مشغول آوازده خوانی شد. هارون از او پرسید: آیا بود کسی از فقهای شما از سماع خوشش نیاید؟
 او پاسخ داد: هر که چنین بود خدا او را در بند کرد... و نیز گفت که مالک هم با عده ای جمع می شد و با
 آنها دف و سایر آلات بود می زدند و می خواندند و خوش بودند...^۲
 در عین حال، ذهبی او را من العلماء الثقات می خواند.^۳

تضعیفات ذهبی

ذهبی به عنوان امام المحدثین بسیاری از احادیث را به دلیل وجود راوی خاصی در سلسله سند یا به
 دلیل متن حدیث، تضعیف و یا تکذیب کرده است. حال باید دید آیا تضعیفات و تکذیبات او بر اساس
 مبانی علمی بوده یا عوامل مغرضانه دیگری در آن نقش داشته است؟
 در اینجا به چند نمونه از مواردی که ذهبی یک راوی را دروغگو یا ضعیف دانسته و به همین جهت
 حدیثی را تضعیف نموده می پردازیم:

۱- ذهبی در بیان شرح حال محمد بن زکریا بن دینار غلابی رأی ابن ندیم و ابن حبان که او را ثقه
 می دانند، نقل کرده و نیز به نظر دارقطنی که او را واضع الحدیث می خواند، اشاره می کند، سرانجام می گوید:
 وهو ضعیف.^۴

ذهبی این روایت را که غلابی در سلسله سند آن است، نقل و آن را دروغی از جانب او می خواند:

اصولي، حدثنا الغلابي، حدثنا ابراهيم بن بشار، عن سفیان، عن ابي الزبير قال: كنا عند
 جابر، فدخل علي بن الحسين فقال جابر: دخل الحسين، فضمه النبي ﷺ وقال: يولد لابني

۱ - سير اعلام النبلاء ۵۸۶/۱۳

۲ - تاريخ الاسلام ۵۱/۱۲

۳ - تاريخ الاسلام ۴۹/۱۲

۴ - ميزان الاعتدال ۵۵۰/۳

هذا ابن يقال له علي اذا كان يوم القيامة نادى مناد ليقم سيد العبادين فيقوم هذا ويولد له ولد يقال له محمد اذا رأته يا جابر فافراً عليه مني السلام فهذا كذب من الغلابي.^۱

... ابوزبير گفت که ما در نزد جابر بودیم که علی بن الحسین داخل شد. پس جابر گفت: حسین [به محضر پیامبر] وارد گردید پس پیامبر او را در آغوش گرفتند و فرمودند: برای این پسر، پسری به دنیا می‌آید که علی نام دارد، زمانی که روز قیامت گردد ندا دهنده‌ای ندا می‌کند که سیدالعبادین برخیزد پس او برمی‌خیزد و برای علی فرزندی متولد می‌شود که محمد نام دارد، زمانی که او را دیدی - ای جابر - سلام مرا به او برسان.

ذهبی می‌گوید: این حدیث، دروغی است که غلابی ساخته است.

نکته جالب توجه این است که ذهبی حدیث را ضعیف نمی‌خواند بلکه با اطمینان ادعا می‌کند که دروغ است. اگر قرار باشد این حدیث را غلابی جعل کرده باشد، باید قرینه قطعی بر کذب وجود داشته باشد و گرنه حداکثر کلامی که می‌توان درباره این حدیث گفت ضعیف بودن یا ثابت نبودن آن است، در حالی که قرینه صدق این است که نقل ابن عساکر که زماناً مقدم بر ذهبی است در جلد ۵۴ تاریخ دمشق وجود دارد. و مسلماً تعبیر کذب برای این حدیث نشانه تعصب و روی‌گردانی از مبانی علمی است.

۲- ذهبی در شرح حال محمد بن اسماعیل بن رجاء زبیدی به نقل از ابوحاتم او را صالح الحدیث ذکر می‌کند^۲ و در تاریخ الاسلام محل او را صدق می‌داند^۳ ابن حجر نیز در مورد او تعبیر صدوق را به کار می‌برد.^۴ در عین حال ذهبی از کنار این نکته نیز رد نمی‌شود:

شيعي وتفرد بحديث رواه عنه علي بن ثابت الدهان.^۵

شیعه بود و تنها راوی حدیثی که علی بن ثابت دهان از او نقل کرده است.

پس از مراجعه به کتب حدیث می‌بینیم که حدیثی که تنها راوی آن علی بن ثابت دهان از محمد بن اسماعیل بن رجاء است، این حدیث است:

... عن جابر: قال: لما كان يوم الطائف ناجي رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم علياً طويلاً فلحق ابوبكر وعمر فقالا: طالت مناجاتك علياً يا رسول الله، قال: ما انا اناجيه كذا

۱ - میزان الاعتدال ۳/۵۵۰

۲ - میزان الاعتدال ۳/۴۸۰

۳ - تاریخ الاسلام ۱۰/۴۲۰

۴ - تقریب التهذیب ۲/۵۵

۵ - میزان الاعتدال ۳/۴۸۰

ولكن الله انتجاه.^۱

... جابر می گوید: در روز طائف پیامبر خدا مدت زیادی با علی نجوا کرد سپس ابوبکر و عمر سر رسیدند و گفتند: نجوایت با علی طولانی شد یا رسول الله، پیامبر فرمودند: من با او نجوا نمی کردم خداوند با او نجوا فرمود.

اما جالب آن است که مضمون این جریان یعنی طولانی شدن نجوای پیامبر با امیرالمؤمنین، اعتراض بعضی اصحاب و سخن معروف نجوای خداوند با علی در کتب مختلف و با سندهای متفاوت از جمله در تاریخ بغداد^۲، تاریخ ابن عساکر (با سندهای دیگر)^۳، سنن ترمذی^۴، کتاب السنة عمرو بن ابی عاصم^۵، مسند ابی یعلی^۶، معجم کبیر طبرانی^۷، البداية والنهاية ابن کثیر^۸ و برخی کتب دیگر ذکر شده است.

سؤال این است که چرا ذهبی با احاطه خود بر احادیث و روایات، ادعا می کند که این حدیث را فقط محمد بن اسماعیل بن رجاء به تنهایی نقل کرده؟ با دقت در محتوای نقل محمد بن اسماعیل بن رجاء می بینیم که همه جریان مشابه سایر نقل هاست مگر اینکه نام متعرضین و کسانی که از طولانی شدن سخن خصوصی پیامبر با علی رنجیده خاطر شدند، یعنی ابوبکر و عمر در روایت او ذکر شده در حالی که عموم نقل های دیگر به صراحت نام معترضین را ذکر کرده اند و همین مسأله حساسیت ذهبی را برانگیخته است. اما ذهبی این بار هم موفق به کتمان انگیزه متعصبانه خویش نشده! درست است که اکثر نقل ها از عبارات بعضی اصحاب، قائل^۹ و... به جای ابوبکر و عمر استفاده می کند ولی در معجم کبیر طبرانی که مؤلف آن حدود چهار قرن پیش از ذهبی می زیسته، نام ابوبکر و آن هم به غیر از طریق محمد بن اسماعیل ذکر شده است.

حدثنا محمد بن عثمان بن ابی شیبہ ثنا یحیی بن الحسن بن فرات اقزاز ثنا محمد بن ابی حفص العطار عن سالم بن ابی حفص عن ابی الزبیر عن جابر قال لما کان یوم غزوة الطائف قام النبی مع علی رضی الله عنه ملیا من النهار فقال له ابوبکر رضی الله عنه یا رسول الله لقد طالت مناجاتک علیا منذ الیوم فقال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ما انا انتجیته

۱ - تاریخ مدینة دمشق ۳۱۵/۴۲

۲ - تاریخ بغداد ۴۱۵/۷

۳ - تاریخ دمشق ۳۱۵/۴۲

۴ - سنن ترمذی ۳۰۳/۵

۵ - کتاب السنة ۵۸۴/

۶ - ابی یعلی ۱۱۹/۴

۷ - معجم طبرانی ۱۸۵/۲

۸ - ۳۹۳/۷

ولكن الله انتجاه.^۱

همانطور که ملاحظه می‌شود، در این روایت نام ابوبکر آمده و در عین حال راوی آن نیز محمد بن اسماعیل بن رجاء نمی‌باشد. روشن است که مهم برای ذهبی ذکر نام ابوبکر یا عمر یا هر دوی آنهاست منتها در اینجا نشان می‌دهد که ذهبی حاضر نیست کوچک‌ترین طعنی نسبت به ابوبکر و عمر از کسی صادر شود. جالب‌تر آنکه وی در کتاب تاریخ الاسلام دربارهٔ محمد بن اسماعیل بن رجاء می‌نویسد:

قلت: له في خصائص علي شيء...^۲

از محمد بن اسماعیل در کتاب خصائص علی نسائی چیزی نقل شده است که [قابل قبول نیست]...

تنها حدیثی که در خصائص نسائی آمده و محمد بن اسماعیل جزء روات آن است، حدیث زیر است:

حدثنا ابوبکر محمد بن علي الفقيه ثنا ابوطالب احمد بن نصر الحافظ ثنا علي بن سعيد بن بشير عن عباد بن يعقوب ثنا محمد بن اسماعيل بن رجاء الزبيدي عن ابي اسحاق الشيباني عن جميع بن عمير قال دخلت مع امي علي عائشة فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألها عن علي فقالت تسألني عن رجل والله ما اعلم رجلاً كان احب الى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من علي ولا في الارض امرأه كانت احب الى رسول الله من امرأته...^۳

حاکم دربارهٔ این حدیث می‌نویسد:

هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

جميع بن عمير می‌گوید: همراه مادرم بر عایشه داخل شدم پس از پس پرده شنیدم که مادرم درباره علی علیه السلام از عایشه سؤال می‌کند. عایشه گفت: راجع به مردی سؤال می‌کند که به خدا قسم مردی را نمی‌شناسم که از اونزد رسول خدا محبوب‌تر باشد و زنی نیز بر روی زمین از همسر او نزد پیامبر محبوب‌تر...

حاکم نیشابوری می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و بخاری و مسلم نیاورده‌اند.

در هر صورت این کنایه نیش‌دار ذهبی دارای مبنایی غیر علمی و برخاسته از تعصب اوست.

۳- ذهبی در شرح حال عروة بن مروان العرقی این حدیث را که او جزء سند آن است، از ابو اسحاق

نقل می‌کند:

۱ - المعجم الكبير ۱۸۶/۲

۲ - مستدرک حاکم ۱۵۴/۳

۳ - خصائص امیرالمؤمنین نسائی ۱۰۹/

سألت ابن عمر عن عثمان وعلي فقال تسلي عن علي! فقد رأيت مكانه من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم انه سد ابواب المسجد الاباب علي.^۱

از فرزند عمر راجع به عثمان و علی پرسیدم، پس گفت: از من درباره علی می‌پرسی؟ جایگاه او را نزد پیامبر دیده‌ام رسول خدا درهای مسجد را بست مگر در خانه علی را.

ذهبی می‌گوید:

غریب منکر.

سخن ذهبی به عنوان کسی که او را امام المحدثین می‌دانند، بسیار عجیب به نظر می‌رسد مضمون حدیث سد ابواب را سنن ترمذی، مسند احمد، فضائل الصحابة، غاية المرام و مناقب ابن مغزلی با سندهای متفاوت و بعضاً متعدد نقل کرده‌اند.

۴- ذهبی از ابوالصلت هروی، عبدالسلام بن صالح تجلیل و او را چنین معرفی می‌کند:

الشيخ العالم العابد، شيخ الشيعة، ... له فضلٌ و جلاله، فيألتيه ثقة.^۲

شیخ عالم عابد، شیخ شیعه، دارای فضل و جلالت، ای کاش ثقه بود.

ابوالصلت، یکی از راویان حدیث "انا مدينة العلم وعلي بابها" می‌باشد. ذهبی چنین نقل می‌کند:

قال عباس: سمعت ابن معين، يوثق ابالصلت فذكر له حديث: انا مدينة العلم، فقال: قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي عن ابي معاوية.^۳

عباس گفت: از ابن معین شنیدم که ابالصلت را توثیق می‌کرد به او گفته شد که حدیث انا مدينة العلم را ابالصلت نقل کرده، پاسخ داد: محمد بن جعفر فیدی هم از ابی معاویه نقل کرده است.

این جریان را به طول کامل تر، تاریخ بغداد نقل می‌کند:

سمعت العباس بن محمد الدوري يقول: سمعت يحيى بن معين يوثق ابالصلت عبدالسلام بن صالح فقلت او قيل له: انه حدث عن ابي معاوية، عن الاعمش: انا مدينة العلم وعلي بابها. فقال: ما تريدون من هذا المسكين؟ اليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي عن ابي معاوية

۱ - میزان الاعتدال ۶۴/۳

۲ - سیر اعلام النبلاء ۴۴۶/۱۱

۳ - سیر اعلام النبلاء ۴۴۷/۱۱

هذا او نحوه؟^۱

از عباس بن محمد دوری شنیدم که می‌گفت: از یحیی بن معین شنیدم که اباصلت را توثیق می‌کند، پس به او گفتم (یا دیگری گفت) که اباصلت از ابی معاویه از اعمش حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها را نقل کرده. یحیی بن معین گفت: از این بیچاره چه می‌خواهید؟ آیا این طور نیست که محمد بن جعفر فیدی هم این حدیث یا مضمون آن را از ابومعاویه روایت کرده است؟

فضای توثیق و تضعیف دیدنی است! نقل حدیثی در فضیلت علی می‌تواند عامل تضعیف باشد! و جای سؤال برای افراد باقی می‌گذارد که با اینکه شخص راوی انا مدینه العلم است چرا توثیق می‌شود؟ یعنی وثاقت و عدم وثاقت گویا در بسیاری از جاها جای خود را به تعصبات بی‌معنا داده است. ذهبی حدیث انا مدینة العلم را در کتاب تذکرة الحفاظ، غیر صحیح^۲ و در میزان الاعتدال موضوع می‌داند.^۳

حدیث موضوع یعنی ساختگی و یعنی اینکه رسول خدا قطعاً چنین مطلبی فرموده‌اند. ذهبی اگر در هنگام ترجمه ابوصلت، او را واضح حدیث می‌دانست، مسلماً اباصلت را که عمداً بر پیامبر خدا دروغ می‌بندد نمی‌ستائید بلکه او را واضح معرفی می‌کرد. پس در سندی که نام اباصلت وجود دارد و بقیه روات آن از نظر ذهبی ثقة هستند چه کسی جز او می‌تواند واضح این حدیث باشد؟ جالب آن است که یحیی بن معین که پنج قرن پیش از ذهبی می‌زیست و نیز ابوجعفر طبری که بیش از چهار قرن با ذهبی فاصله دارد، این حدیث را صحیح می‌دانند و حاکم نیشابوری که متوفای ۴۰۵ هجری است، درباره این حدیث می‌نویسد:

صحیح الاسناد ولم یخرجاه و ابوالصلت ثقة مأمون.^۴

اسناد آن صحیح است و بخاری و مسلم نیاورده‌اند و ابوالصلت راستگوی امانتدار است.

چگونه است که ذهبی تنها به بیان کلماتی چون غیر صحیح اکتفا نمی‌کند و تعصب او، او را وادار می‌کند که این حدیث شریف را موضوع بدانند؟؟!

۱ - تاریخ بغداد ۵۰/۱۱

۲ - تذکرة الحفاظ ۱۲۳۱/۱

۳ - میزان الاعتدال ۴۱۵/۱

۴ - مستدرک ۱۲۶/۳

ذهبی در تلخیص مستدرک، از جرأت حاکم بر تصحیح این حدیث تعجب می‌کند! اما گویا مشکل از حدیث است نه از حاکم!

تضعیفات ذهبی بر اساس دلالت و متن

دسته دوم تضعیفات ذهبی، تضعیفات است که بر اساس دلالت و متن حدیث صورت گرفته و اساساً راوی یا راویان آن مورد تضعیف نبوده‌اند.

۱- ذهبی در مورد کثیر بن حبیب لثی یشکری هیچ تضعیفی ذکر نمی‌کند بلکه از ابن ابی حاتم توثیق او را بیان می‌دارد و این روایت را که وی جزو سلسله سند است می‌آورد:

ان لكل نبي منبراً من نور وان لعلي اطولها وانورها...^۱

قطعاً هر پیامبری [در قیامت] منبری از نور دارد که منبر علی بلندترین و نورانی‌ترین آن منبرهاست...

در پایان حدیث چنین می‌نویسد:

هذا حدیث غریب جداً.

غرابت هم دلیل می‌خواهد. آیا سند یا دلالت حدیث مشکل دارد؟

۲- ذهبی در ترجمه حسن بن محمد بن یحیی ... دو حدیث را که وی در سند آن است، ذکر می‌کند:

۱- قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: علي خير البشر.

علی بهترین بشر است.

۲- علي وذريته يختمون الاوصياء الى يوم الدين.

علی و ذریه‌اش اوصیاء را تا قیامت ختم می‌کنند.

تعبیر ذهبی درباره این راوی چنین است:

فهذان دالان علی كذبه وعلی رفضه.^۲

این دو حدیث دلالت می‌کنند که او هم دروغ‌گوست و هم رافضی.

ذهبی به همین جا بسنده نکرده و خشم خویش را از خطیب بغدادی نیز ابراز می‌نماید:

وما العجب من افتراء هذا العلوي بل العجب من الخطيب فانه قال في ترجمته...: علي خير

البشر فمن ابي فقد كفر، ثم قال: هذا حدیث منكر مارواه سوى العلوي بهذا الاسناد

۱ - میزان الاعتدال ۴۰۳/۳

۲ - میزان الاعتدال ۵۲۱/۱

ولیس بثابت.

تعجب از این نیست که این مرد علوی به پیامبر افترا می‌بندد، بلکه از خطیب بغدادی تعجب است که در شرح حال این راوی می‌گوید او حدیث: علی بهترین بشر است هر که ابا دارد کافر است، را نقل کرده و سپس خطیب می‌گوید: این حدیثی است منکر و به جز این راوی علوی با این اسناد، کسی نقل نکرده و ثابت نیست.

ذهبی ادامه می‌دهد: هر حافظی تعبیر لیس بثابت را برای امثال روایت ارث بردن دایی به کار می‌برد نه برای چنین باطل آشکاری!!

اگر این حدیث، باطل آشکار است ولیس بثابت گفتن درباره آن عجیب پس چرا ابن عساکر مضمون خیر البشر وخیر البریه را با شش سند که نام این مرد علوی در آن نیست نقل کرده است؟^۱ ابوبکر بن عیاش نیز که جزء علاقمندان سرسخت شیخین است، می‌گوید:

خیر الناس من لا یختلف فیہ علی بن ابی طالب.^۲

۳- ذهبی درباره حدیث زیر می‌گوید:

یشهد القلب أنه باطل.

قلب گواهی می‌دهد که این حدیث باطل است.

باید دید قلب علامه ذهبی تا چه حد می‌تواند ملاک رد یا قبول حدیث قرار گیرد؟! اما متن حدیث:

احمد بن الازهر ومحمد بن علی بن سفیان الصنعانی النجار قالوا: حدثنا عبدالرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيدالله بن عبدالله بن عقبة عن ابن عباس قال: نظر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الى علي فقال: انت سيد في الدنيا، سيد في الآخرة، حبيب حبيبي وحبيبي حبيب الله وعدوك عدوي وعدوي عدو الله فالويل لمن ابغضك بعدي.

رسول الله به علی نگریست و فرمود: تو در دنیا آقایی، در آخرت آقایی، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست پس وای بر کسی که پس از من ترا دشمن دارد.

ذهبی به این حدیث در ذیل ترجمه دو نفر و در دو جا اشاره می‌کند:

۱- احمد بن الازهر ۲- عبدالرزاق

۱ - تاریخ دمشق ۴۲/۳۷۱

۲ - الکامل ۴/۲۶

اما نظر ذهبی دربارهٔ احمد بن الازهر از این جملهٔ او روشن است:
 و افطع حديث له ماتفرده به عنه الثقة احمد بن الازهر في مناقب الامام علي.
 فطبع ترين حديث عبدالرزاق، همان است که تنها او از ثقه، احمد بن ازهر در مناقب
 امام علی نقل می‌کند.

و نیز در جای دیگر دربارهٔ احمد بن الازهر می‌نویسد:
 احمد بن الازهر ابن منيع بن سليط الامام الحافظ الثبت، ابوالازهر، العبدي النيسابوري
 محدث خراسان في زمنه.

پس بنابراین عبدالرزاق باقی می‌ماند که نظر ذهبی دربارهٔ او این است:
 عبدالرزاق بن همام بن نافع، الحافظ الكبير، عالم اليمن، ابوبكر الحميري مولا هم الصنعاني
 الثقة الشيعي...
 اگر چه مباحث مختلفی دربارهٔ او آورده، ولی نظر خود ذهبی ثقه بودن و حافظ بودن عبدالرزاق است.
 بنابراین قلب ذهبی چگونه به باطل بودن حدیث شهادت می‌دهد؟ شاید خود او نیز جزء مبغضین
 است؟

حاکم نیشابوری ربارهٔ این حدیث می‌گوید:
 صحيح علي شرط الشيخين وابوالازهر باجماعهم ثقة واذا تقرد الثقة بحديث فهو علي
 اصلهم صحيح.^۱

این حدیث طبق شرایط بخاری و مسلم صحیح است و ابوالازهر به اجماع علما ثقه
 است و زمانی که شخص ثقه حدیثی را به تنهایی نقل کند، طبق اصل علما صحیح
 است.

اما ذهبی در تلخیص المستدرک بازهم پافشاری کرده می‌نویسد:

ان كان رواه ثقات فهو منكر.

هر چند روایانش ثقه‌اند، منکر است.

اگر قرار باشد ضوابط علمی را کنار بگذاریم و پذیرش قلب، ملاک قرار گیرد انکار یا اثبات هر چیزی
 ممکن است.

ملاک دوگانه

ذهبی گاهی با یک ملاک، حدیثی را رد می‌کند و با همان ملاک می‌پذیرد. مثلاً:
محمد بن حمدي، حدثنا سلمة، حدثنا ابن اسحاق، عن حكيم بن جبير، عن ابن سفيان، عن
عبدالعزیز بن مروان، عن ابي هريره، عن سلمان، قلت: يا رسول الله، ان الله لم يبعث نبيا
الا بين له من يلي بعده؟ فهل بين لك؟ قال: نعم علي.^۱
سلمان می‌گوید: گفتم یا رسول الله خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه
جانشین او را معرفی کرده است. پس آیا جانشین شما را هم بیان کرده؟ فرمود: بلی.
علی جانشین من است.

ذهبی می‌گوید:

هذا حديث موضوع.

این حدیثی است ساختگی.

ثم كيف يروى مثل هذا عبدالعزیز بن مروان و فيه انحراف عن علي رضي الله عنه.^۲
ثانیاً چگونه مثل چنین حدیثی را عبدالعزیز بن مروان که از علی منحرف است نقل
می‌نماید؟

اما ذهبی در جای دیگری پس از آوردن روایتی در فضیلت عایشه می‌نویسد:

هذا حديث منكر ورواه الثلاثة رافضية ولكن لا يتهمون في نقل فضائل عایشة.^۳

این حدیثی است منکر و هر سه راوی آن رافضی‌اند ولی هنگام نقل فضایل عایشه
متهم به دروغ‌گویی نیستند.

یعنی از نظر ذهبی، دشمن فضیلتی را جعل نمی‌کند و سخن او در نقل فضائل، قابل اعتماد است.
چگونه است که این ملاک را در پذیرش فضیلت عایشه می‌پذیرد اما در مورد حدیث قبل، می‌گوید
طور ممکن است کسی که منحرف از علی است، مثل چنین حدیثی را نقل کند؟ اگر دشمن عایشه، فضیلت
عایشه را نقل کند (بر فرض که چنین باشد!) از نظر ذهبی قابل قبول است اما اگر دشمن علی فضیلت او را
نقل کند پذیرفته نیست!!

جعلیات و تقلبات ذهبی

۱ - میزان ۵۸۴/۱

۲ - میزان ۵۸۴/۱

۳ - میزان ۳۸۲/۱

با توجه به شواهدی که ارائه شد و معلوم شد که ذهبی در بسیاری از جرح و تعدیل‌ها و توثیق و تضعیف‌ها غیر از مبانی علمی ملاکات دیگری نیز داشته است، این سؤال را باید پرسید که آیا ذهبی در جایی که راه برای هرگونه تعصب‌گرایی و غرض‌ورزی بسته است دست به جعل و دروغ‌گویی زده است یا نه؟ با مراجعه به آثار او چنین معلوم می‌شود:

۱- ذهبی در ترجمه محمد بن عبدالله بن محمد البلوی مدعی است که وی از عماره بن زید خبر منکری را نقل کرده و ابن جوزی نیز آن خبر را ذکر و تکذیب نموده است.

ذهبی در ادامه می‌نویسد:

ومن اباطيله: حدثنا ابراهيم عن عبدالله بن العلاء، عن ابيه، عن زيد بن علي، عن ابيه ، عن جده، عن علي مرفوعاً: يا علي، لو أن عبداً عبد الله الف عام، وكان له مثل احد ذهباً فانفقته في سبيل الله وحج الف سنة على قدميه ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوماً ثم لم يوالك لم يرح رائحة الجنة ولم يدخلها.

یا علی اگر بنده‌ای خدای را هزار سال عبادت کند و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق نماید و هزار سال پیاده به حج رود سپس در بین صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اما موالات ترا نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند و در بهشت داخل نمی‌گردد.

ذهبی می‌گوید: این حدیث را اخطب خوارزم روایت نموده است. ابن حجر عسقلانی پس از نقل کلام ذهبی می‌نویسد:

وقد تقدم عبدالله بن محمد ... عن عمارة وهو هذا القلب.^۱

اولاً: در سند حدیث اخطب خوارزم، عماره بن زید که دارقطنی او را واضح حدیث می‌داند وجود ندارد.

ثانیاً: ابن جوزی در هیچ‌جای کتاب خود این حدیث را نیاورده که بخواهد تکذیب کند.

و در کل کتاب ابن جوزی هیچ حدیثی از این راوی به نقل از عماره بن زید وجود ندارد. تنها حدیثی که در کتاب ابن جوزی، عماره بن زید جزء سند آن است و ابن جوزی رد می‌کند حدیثی است که می‌فرماید خداوند دشمن اهل بیت را در قیامت با یهود محشور می‌کند و راوی مذکور محمد بن عبدالله محمد البلوی در سند این حدیث نیست.

ثالثاً: در کتاب مناقب اخطب خوارزم تنها حدیثی که این راوی از عماره بن زید نقل می‌کند شعری از

امیرالمؤمنین است در بیان فضائل خودشان که ربطی به حدیث مذکور ندارد و ابن جوزی هم در کتاب خود نیاورده است.

گنجاندن دروغین عماره بن زید در سند حدیث و نسبت کذب دادن به ابن جوزی برای انکار یکی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام جای تأمل جدی دارد.

۲- ذہبی حدیثی را که مهلهل عبدی از کدیره هجری از اباذر رضوان الله علیه نقل کرده می‌آورد:

ان اباذر اسند ظهره الى الكعبة ثم قال: ايها الناس هملوا احديثكم ما سمعت من نبيكم سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول لعلي كلمات: اللهم اعنه واستعن به اللهم انصره وانتصر به فانه عبدك واخو رسولك.^۱

ابوذر به کعبه تکیه داد و سپس گفت: ای مردم بیایید تا برایتان حدیث کنم آنچه را که از پیامبرتان شنیده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که کلماتی درباره علی فرمود: خدایا یاریش کن و به او استعانت نما، نصرتش بده، پس او بنده تو و برادر پیامبر توست.

ذہبی ادعا می‌کند که بخاری راجع به دو راوی که در سلسله سند این حدیثند، یعنی مهلهل و کدیره چنین گفته است:

مهلهل العبدی عن کدیره بن صالح الهجری قال البخاری: مجهولان و حدیثهما منکر.^۲

بخاری گفته است که مهلهل عبدی و کدیره بن صالح هجری مجهولند و حدیثشان منکر است.

جالب آن است که بخاری اگرچه در تاریخ کبیر این حدیث را از کدیره نقل کرده اما نه در تاریخ کبیر و نه در هیچ کتاب دیگر خود چنین سخنی درباره هیچ یک از این دو راوی نیاورده است!!

و ذہبی به بخاری نسبت دروغ قطعی می‌دهد تا حدیثی را در فضیلت امیرالمؤمنین انکار نماید!! فضیلتی که هیچ تعارضی با عقائد باطل ذہبی درباره حقانیت خلفا و فضیلت آنان ندارد.

۳- ذہبی به نقل از بخاری حدیث شخصی به نام مسیب بن عبدالرحمن را منکر اعلام می‌کند:

المسیب بن عبدالرحمن تابعی کبیر، شهد القادسیة قال البخاری: حدیثه منکر.^۳

مسیب بن عبدالرحمن تابعی بزرگ که در جنگ قادسیه شرکت داشته، بخاری می‌گوید: حدیث او منکر است.

۱ - میزان ۱۹۸/۴

۲ - میزان ۱۹۸/۴

۳ - میزان ۱۱۵/۴

ذهبی از مسیب نقل می‌کند که چنین گفت:

أتيت حذيفة فأقبل يحدثنا بوقائع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وقال: لما تهيأ علي يوم خيبر للحملة قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: يا علي باي انت والذي نفسي بيده ان معك من لا يخذلك هذا جبرائيل عن يمينك بيده سيف لوضرب به الجبال لقطعها فاستبشر بالرضوان والجنة يا علي انك سيد العرب وانا سيد ولد آدم... الحديث بطوله.^۱

به نزد حذیفه رفتم پس او شروع کرد به نقل کردن وقایع دوران پیامبر و گفت: زمانی که علی در روز خیبر آماده حمله شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی پدرم فدایت قسم به آنکه جانم در دست اوست قطعاً با تو کسی هست که موجب خذلان تو نمی‌شود این جبرائیل است در سمت راست تو که در دست او شمشیری است که اگر به کوهها بزند آنها را قطع می‌کند پس بشارت به رضوان و بهشت می‌دهد ای علی قطعاً تو سید عرب هستی و من سید فرزندان آدمم.

ذهبی ادامه حدیث را ذکر نمی‌کند.

نکته مهم آن است که بخاری درباره مسیب بن عبدالرحمن در هیچ کتابی نه در تاریخ کبیر، نه در تاریخ صغیر و نه در ضعفا چنین مطلبی را ذکر نکرده و ذهبی به دروغ به او نسبت می‌دهد و جعل می‌کند تا فضیلتی دیگر در مورد امیرالمؤمنین ﷺ را بی‌طرفانه انکار کند.

۴- یکی از راویان، خالد بن عبید عتکی، ابوعصام است. وی در سلسله سند این حدیث قرار دارد.

عن انس، عن سلمان، عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه قال لعلي بن ابي طالب ﷺ: هذا وصيي وموضع سري وخير من اترك بعدي.

این راوی در کتب رجالی اهل سنت توثیق شده و درباره او چنین آورده‌اند:

قال احمد بن سيار: كان شيخاً نبياً وكان العلماء يعظمونه وكان ابن المبارك ربما سوي عليه تياحه اذا ركب.^۲

ذهبی سخت می‌کوشد این حدیث را که دلالت آشکاری بر وصایت امیرالمؤمنین ﷺ دارد انکار نماید. بدین منظور، وی، بخاری و ابن حبان سعی کرده‌اند تا با ذکر راوی دیگری که او نیز خالد بن عبید نام دارد و ثقه نمی‌باشد، ادعا کنند راوی حدیث هذا وصيي وموضع سري وخير من اترك بعدي، آن خالد بن عبیدی است

۱ - میزان ۱۱۵/۴

۲ - تهذيب التهذيب ۹۱/۳

که ثقه نیست و ذهبی تصریح می‌کند که این عدی رجالی بزرگ سنی که در کتاب خود این دو خالد بن عبید را یک نفر و یک شخصیت در نظر گرفته، اشتباه کرده است.

وقدوهم ابن عدي وتوهم أن هذا هو ابو عصام ذاك الثقة الذي حدث عنه شعبة
وعبدالوارث.^۱

نشانه‌ی یکی بودن خالد بن عبید و تمسک ذهبی به راوی تراشی برای انکار این حدیث چیست؟

نام این راوی: خالد بن عبید ابو عصام عتکی است که اهل بصره بود و ساکن مرو گردید.^۲

با این توجه، هیچ منافاتی ندارد که مدتی در بصره شعبه و عبدالوارث از او نقل حدیث کرده باشند و سپس وی به مرو مهاجرت نموده باشد. همانطور که لألکایی پس از مراجعه به تاریخ مرو تألیف احمد بن سیار می‌گوید گفته شده که اصل او از بصره است و سپس به مرو رفته، که از جمله کسانی که چنین قولی دارند خود ذهبی است. بنابراین چه استبعادی دارد که قدمای اهل بصره از او نقل کنند علاوه بر اینکه این قدما فاصله‌ی زمانی زیادی با ابو عصام ندارند و نقل آنان از وی امکان دارد. بنابراین تلاش برای دوتا جلوه دادن این شخصیت با توجه به قرائن موجود:

۱- یکسان بودن نام و کنیه و لقب و...

۲- هجرت از بصره به مرو.

۳- امکان نقل بصریون در بصره از او و نیز پس از آن امکان نقل در مرو تلاشی است که جز به هدف انکار این حدیث معتبر، انگیزه‌ی دیگری در آن مطرح نبوده است.

۱ - میزان الاعتدال ۱/۶۳۴

۲ - همان

فهرست

شکل کلی بحث و بررسی شیوهٔ ذهنی	۴
تضعیفات ذهنی	۱۰
تضعیفات ذهنی بر اساس دلالت و متن	۱۶
ملاک دوگانه	۱۸
جعلیات و تقلبات ذهنی	۱۹